

مطبوعات باختر

مقائده این مجله

نشانی: میدان شهرداری

سخن

شماره هشتم

شهریورماه ۱۳۳۳

دوره پنجم

شاعری

فهمه حروف

کسانی که با شعرو کاری دارند و استعداد طبیعی ذهن ایشان را برای لذت بردن از این هنر آماده کرده است اغلب از میان چند شعر که دارای مضمون واحد است یا نکته واحدی را بیان میکنند، یکی را بیشتر می‌پسندند و زود تر یاد می‌سپارند و با لذت بیشتری تکرار می‌کنند، بی آنکه سبب این ترجیح را بجویند و بدانند. بعضی از ایشان که ذهنی کنجکاو تر دارند در بیان علت این رجحان همینقدر می‌گویند که این شعر زیبا تر و «خوش آهنگ» تر است اما اگر از ایشان پرسید که خوش آهنگی چیست و در شعری که می‌پسندید چه صوت هائی بکار رفته و چگونه باهم تلفیق و ترکیب شده است که بگوش شما خوشتر می‌آید در می‌مانند و گریز گاهشان اغلب این جمله است که امور ذوقی را بیان نمی‌توان کرد و برای آنها سبب و دلیل نمی‌توان گفت.

از این نکته تنها نیمی درست است. زیرا در هر حالت نفسانی که بوسیله هنر ایجاد می‌شود همیشه دو امر وجود دارد: یکی اثر هنری است که موجب آن حالت است و آنرا در اینجا «مؤثر» می‌خوانیم. دیگر انفعالی که از ادراک آن در ذهن حاصل می‌شود و «حالت» یا «تأثر» خوانده می‌شود.

راست است که ما نمیدانیم و نمی‌توانیم دانست که چرا فلان مؤثرچنان تأثیری در ما ایجاد می‌کند، چرا از وزن یا آهنگی لذت می‌بریم و از وزنی دیگر ذهن ما می‌رمد یا از آن تأثیری نمی‌پذیرد. این نکته را هرگز نخواهیم دانست. اما آنچه دانستنش هرچه دشوار باشد ممکن است اینست که در اثر هنری چه اجزائی وجود دارد و این اجزاء چگونه و بچه ترتیب با هم ترکیب شده اند تا حالت نفسانی را موجب میشوند.

شعری می‌شنویم و از آن لذتی می‌بریم. قسمتی از این لذت نتیجه دریافتن معانی شعر است، اما قسمتی دیگر از ادراک صورت آن حاصل می‌شود. صورت شعر مجموع صوتهای ملفوظی است که بگوش می‌رسد. این صوتها صفات مختلف دارند. از آن جمله در شعر فارسی یکی امتداد آنهاست، و از ترکیب و تالیف صوتها بر حسب این صفت وزن حاصل می‌شود، چنانکه در مقالات پیش گفته شد. اما امتداد یگانه صفت این صوتها نیست. از صفات دیگر آنها زیر و بمی یا «ارتفاع» و «طنین» خاص هر صوت است.

زیر و بمی صفتی است که به حرفهای مصوت *Voyelles* اختصاص دارد. بعضی از مصوتها بم ترو پاره ای از آنها زیر ترند. هر گاه مصوتهای اصلی زبان فارسی امروز را بحسب مخرج آنها بترتیب از حلق تا لب بنویسیم این سلسله حاصل می‌شود:

u o a â e i

در این سلسله از چپ بر راست مصوتها بتدریج از بم به زیر می‌رود یعنی مصوت *u* (چنانکه در کلمه شور و دود هست) و *o* (چنانکه در کلمه تو و بلبل وجود دارد) مصوتهای بم‌اند و دو مصوت *i* (چنانکه در کلمات پیرو دیر هست) و *e* (چنانکه در کلمات مهر و عشق وجود دارد) زیرترین مصوتها هستند و دو مصوت *â* و *a* (اولی در کلمات زر و درد و دومی در کلماتی مانند آب و ماه) مصوتهای میانین بشمار می‌آیند یعنی از جهت زیر و بمی در حد متوسط قرار دارند. تأثیری را که مصوتهای زیر و بم در ذهن شنونده ایجاد می‌کند از روی کلماتی که تقلید اصوات طبیعی است (*Onomatopée*) میتوان دریافت. در این گونه کلمات همیشه وقتی که مراد حکایت صوتهای زیر باشد مصوتهای *e* و *o* وجود دارد، مانند:

شر شر - زر زر - جیغ جیغ - جیک جیک - جیر جیر و غیره.
و هر گاه کلمه از صوتهای بم حکایت کند مصوت های *u* یا *o* در آنها بکار می‌رود، مانند:

مُر شر - قَرقر - خرخر - هوهو، وجز اینها .
 با شناختن این خاصیت مصوتها میتوان از آنها هم در تقلید اصوات طبیعی استفاده کرد و هم در بیان عواطف و معانی - زیرا میدانیم که میان اصوات و حالات نفسانی نیز رابطه ای هست .
 مثلا حالات وقار و ابهت و بیم و هراس و وحشت با صوتهای بم مناسب است .
 بیان عواطف تند و شدید مانند شکایت و ناله و اندوه یا نشاط و سرمستی و شادی با اصوات زیر تناسب بیشتری دارد .

بنابر این شعری که در آن مصوتهای بم بیشتر بکار رفته باشد آهنگی متین و موقر و عبرت آموز دارد . این دو شعر حافظ را با توجه باین نکته بخوانید :
 کنون که در چمن آمد گل از عدم بوجود

بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود

بنوش جام صبوحی بناله دف و چنگ

بیوس غبغب ساقی بنغمه نی و عود

اما در شعری که برای بیان معنی نشاط انگیز و شادی بخشی بکار می رود مصوتهای زیر مناسب است . برای نمونه دو بیت از یک غزل دیگر حافظ را می توان ذکر کرد که مضمون آن با شعری که در بالا آوردیم یکیست ، اما حالت آن نشاط آوراست :

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید

وظیفه گر برسد مصرفش گل است و نیید

صغیر مرغ بر آمد بط شراب کجاست

فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید

این دو غزل هر دو بیک وزنست و هر دو یک معنی را بیان می کند . اما اختلاف مصوتهایی که در کلمات آنها وجود دارد بهر یک لحنی دیگر داده که در شنونده حالتی دیگر ایجاد می کند .

حرفهای صامت Consonnes هر یک زنگ timbre
 زنگ حروف خاصی دارند و همین صفت است که آنها را از یکدیگر

مشخص و متمایز می کند . این زنگها نیز هر یک اثری خاص در ذهن شنونده دارند . برای پی بردن باین تأثیر نخست باید حرفهای صامت را بحسب چگونگی ادا شدن و محل آن (یعنی مخرج) طبقه بندی کرد .

چند دسته اصلی در حرفهای صامت تشخیص می توان داد و آنها عبارتند از :

۱ - حرفهای انسدادی که در تلفظ آنها راه نفس بکلی بسته و ناگهان گشاده می شود و آن حرف با جریان نفس ادا می گردد . این حرفها به ترتیب

مخرج آنها از حلق تا لب در فارسی از این قرار است :

ق - ک - گ - ت - د - ب - پ

۲ - حرفهای انقباضی که در ادای آنها راه نفس بسته نمی شود اما فشرده و تنگ می گردد و گذرها از آن تنگنا بانگ سایشی پدید می آورد که حرف های صامت از همان شنیده می شوند .

این دسته از حرفها را خود بچند گروه تقسیم می توان کرد ، از آن جمله :

الف : حرفهای سایشی مانند :

ه - خ - ش - ژ - س - ز - ف - و

ب : حرفهای روان ، مانند :

ل - ر

ج : حرف های غنه ، یعنی حرف هایی که در ادای آنها نیمی از نفس

در بینی می پیچد و آوازی بینی با صوت اصلی می آمیزد، مانند :

ن - م

هر دسته از این حروف در ذهن تأثیری خاص بجای می گذارد و این نکته را نیز با مطالعه کلماتی که از اصوات طبیعی حکایت می کنند می توان دریافت . مثلاً « نامهای اصوات که آوازه های مکرر و ممتد را بیان می کنند به حرف «ر» ختم می شوند مانند : شر شر - قر قر - خر خر - کر کر - گر گر - زر زر - عر عر ...

حرف های ك - ق در بیان صوتهای منقطع بکار می روند : وق وق ،

تق تق ، نق نق ، حق حق ، ترق ترق ، تک تک ، جیک جیک

تر کیب دو حرف «نگ» حاکی از صوتهای طنین دار است : ونگ ونگ
دنگ دنگ ، چینگ چینگ ، زلنگ وزولنگ .

«ل» از آواز بهم خوردن آب حکایت میکند :

قل و قل - دل و دل ...

این چند نکته را فقط برای مثال ذکر کردیم و در این باب نکته های

گفتنی بسیار است و مثالهای فراوان می توان آورد که اینجا مجال آن نیست .

اکنون این نکته مهم را باید گفت که تأثیر این حروف در سامعه تنها

وقتی محسوس است که معنی کلمه شامل آنها نیز با آن تأثیر متناسب باشد و این

نکته را هم در زیر وبی صوتها باید متوجه بود و هم در زنگ حرف های

صامت .

بنا بر این هر گاه معنی کلمه ارتباطی با اینگونه تأثیر نداشته باشد نمی

توان متوقع بود که ذهن شنونده بآن توجه کند . مثلاً کلمه اطاق اگر چه به

حرف «ق» ختم می شود تصور انقطاع و بریدگی در ذهن ایجاد نمی کند و کلمه «شمشیر» اگرچه در آخر آن حرف «ر» وجود دارد شنونده را هرگز بیاد تکرار و دوام نمی اندازد. اما شاعر در انتخاب الفاظ اغلب بی آنکه خود متوجه باشد این نکته ها را مراعات می کند و باین طریق برای معنی بیان واحد از میان کلمات مترادف یکی را انتخاب می کند که صوت های آن نیز با حالتی که شاعر دارد بامی خواهد در ذهن شنونده ایجاد کند بیشتر متناسب باشد. مثلاً چهار کلمه (غریو، فریاد، نعره، بانگ) همه بیک معنی است یا لا اقل معانی این چهار کلمه آتقدر یکدیگر نزدیک است که یکی را بجای دیگری بکار می توان برد. شاعر در اختیار یکی از آنها علاوه بر معنی دقیق و الزام و وزن به اصوات هر یک و تناسب و ارتباط آنها با مورد بیان خود نظر دارد و مراعات این نکته همیشه بر قوت و شدت تأثیر کلام او می افزاید.

اما علاوه بر تأثیر خاصی که هر یک از حرف های هماهنگی حروف مصوت و صامت در ذهن مستمع دارد ترکیب و رعایت تناسب آنها بایکدیگر نیز بسیار مهم است. ذهن همیشه از شنیدن صوت های مشابه یا نزدیک بهم لذت می برد.

«قافیه» عبارتست از تکرار حرف واحد در محل خاصی از آخر شعر. اما همیشه و در همه زبانها قافیه به این صورتی که ما در فارسی داریم وجود ندارد. بجای آن در شعر بعضی از زبانها (مانند انگلیسی قدیم) هماهنگی حروف وجود داشته است و آن عبارت از تکرار یک یا چند حرف صامت است در اثنای هر مصراع.

در شعر فارسی قافیه همیشه بوده است. اما شاعران هنرمند علاوه بر آن هماهنگی حرف های دیگر شعر را نیز مراعات می کرده و باین وسیله شعر خود را دلنشین تر و زیباتر می ساخته اند. بهترین مثالها را برای این صنعت در شعر حافظ می توان یافت.

این شاعر زبردست اغلب به اصوات شعر خود توجه دارد و کلمات را از روی همین نظر اختیار می کند. مثلاً درین شعر تأمل کنید. که شاعر در آن حرف «ش» را با «ر» و «م» و «ن» با چه مهارتی ترکیب کرده و چه آهنگ زیبایی از آن پدید آورده است:

شهره شهرمشو تا نهم سر در کوه

شور شیرین منما تا نکنی فرهادم

با این شعر که در آن حرف های «ش» و «س» بتوانند آمده و مصوت

«u» گویی رابط میان آنهاست:

من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
 مدهوش چشم مست و می صاف بیغشم
 در شعر دیگر با دو حرف «ج» و «ن» نغمه سازی می کند :
 جان بی جمال جانان ذوق چنان ندارد ...
 گاهی «ر» و «ل» را که حرفهای نرم و روان هستند با حرفهای «س»
 و «ز» که صغیر می زنند ترکیب می کند:
 سلسله زلف دوست حلقه دام بلاست

هر که در این حلقه نیست غافل ازین ماجراست

این هنر نمایی هاست که شعر حافظ را چنان دلکش و زیبا ساخته که او را
 بر همه غزلسرایان فارسی برتری داده و گفتارش را در دهن خاص و عام انداخته
 است .

در ادبیات فارسی تا کنون هیچ کس باین نکات توجه نکرده و باین
 سبب گفتنی در این باب فراوان است . اما می دانم که خواننده تنگ حوصله
 اکنون بیناب است و می پرسد که این بحث کی بسر خواهد آمد .
 پیش از آنکه گفتگو از «موسیقی الفاظ» را پایان بدهیم بیک مطلب
 اشاره باید کرد و آن اینست که با همه تنوعی که لفظ در اصوات خود دارد و
 استفاده هائی که از صفات این صوتها در ایجاد موسیقی الفاظ می توان کرد بی شک
 موسیقی واقعی هزاران بار وسیعتر و متنوع تر از آنست . پس نباید تسووع
 داشت که شاعر، هر چه هنرمند و زبردست باشد، بتواند با ترکیب الفاظ نغمه ای
 زیبایی و دلکشی قطعات موسیقی ایجاد کند. اما باین نکته نیز توجه باید داشت
 که در شعر وزن و نغمه الفاظ امری فرعی است و برای تکمیل تأثیر کلمه که
 کار اصلی آن القاء معانی است مورد استفاده واقع می شود . نغمه موسیقی
 کاملتر و زیباترست اما اصوات آن از معانی خاصی حکایت نمی کند.

یک دسته از شاعران فرانسوی در سال ۱۹۴۷ شیوه ای تازه در شاعری
 بنیاد نهادند که آنرا Lettrisme یعنی طرفداری از اصالت حروف
 خوانندند و بیان نامه شیوه خود را در مجله Fontaive منتشر کردند . حاصل
 بحث و دعوی ایشان آن بود که شعر موسیقی الفاظ است و شاعر باید هم خود را
 تنها بران مصروف و مقصور کند که از ترکیب حروف نغمه ای زیبا و دلنشین پدید
 آورد و چون مراعات معانی الفاظ مانع از آنست که دست شاعر در ترکیب حروف
 باز باشد و از آن گذشته، اگر شاعری با رعایت معنی بایجاد شعری خوش آهنگ
 توفیق یافت در نقل آن بزبان دیگر آن هنر و زیبایی یکباره زایل می شود،
 بنابراین قید معنی را از الفاظ باید برداشت و کوشش باید کرد که، فقط بوسیله

انتخاب صوتهای ملفوظ متناسب، شعری بوجود بیاید که همان آهنگ نغمه آن تأثیر مطلوب را در ذهن شنونده ایجاد کند.

البته این روش پیروان فراوانی نیافت و میان آغاز و انجام آن چندان زمانی فاصله نشد. پس ضرورتی نیست که ما به رد دعوی ایشان بپردازیم. اما برای روشن شدن ذهن خوانندگان اینقدر باید گفت که اگر الفاظ از معانی حکایت نکنند هر چه در ترکیب آنها هنر بکار برود ارزشی نخواهد داشت و اگر تنها نغمه و آهنگ منظور باشد دست در دامن موسیقی باید زد که از عهده بر آوردن این مقصود آنچنانکه بخواهیم برمی آید.

پرویز ناقل خانلری

.....

از شیلر

امید

مردمان از روزهای بهتر آینده
 بسی سخن میرانند، بسی خواب خوش می بینند ؛
 بدنبال هدفهای طلائی و سعادت بخش دوانند و دمی از کوشش باز نمیمانند .
 دنیا بیایی پیرود گرباره جوان میشود ،
 و انسان هنوز در اندیشه روزگار بهتری است .
 امید او را در زندگی رهبری میکند ،
 کودک شادمان را بال و پر میدهد .
 فروغ سحرآمیز امید جوان را شیفته می سازد .
 و با پیرفرتوت نیز در خاک نمی رود .
 گرچه آدمی در گور بکشاکش پر رنج خود پایان می بخشد
 باز تا دم واپسین نهالی از امید میکارد .
 این نه خیالی واهی است
 که از مغز دیوانه ای سرزند .
 در دل انسان باوازی بلند ندائی میرسد :
 « ما برای جهانی بهتر آفریده شده ایم »
 و برای روح امید وار
 این ندای درونی دروغ و فریب نیست

ترجمه منوچهر مهندسی